



۲۰۱۶/۰۲/۲۲



محمد نذیر تنویر

امشب، شب تکبیر فردا، فردای قربانی است

کتاب: "از پلچرخ تا گوانتنامو"، فصل "دومین بازداشت"



به مناسبت سی و ششمین سال قیام سوم حوت ۱۳۵۸ مردم کابل نسبت به اشغال کشور توسط «استعمار سرخ» شوروی:

ماه حوت ۱۳۵۸ هجری به تاسی از یاد و بود قیام ۲۴ حوت سال ۱۳۵۷ هجری، از حومه های شهر کابل با نعره های تکبیر "الله اکبر" آغاز یافت. مردم چنان به تنگ آمده و دلها از برای اسارت کشور شان در قفس سینه ها در ماتم بودند که فقط نیاز به یک

جرقه داشتند. خبر نعره های تکبیر در حومه های شهر، زود همه جا را فرا گرفت و جوانان آمادگی یک قیام بزرگ را می گرفتند. در حالی که صحبت از ده ها هزار قربانی در قیام حوت هرات می رفت، اما ترس ضمن آنکه بر جوانان رخنه نمی کرد برعکس هر یکی در انتظار شهادت بودند. ایشان در صدد جمع آوری بوتل های شیشه بی و تهیه بنزین جهت ساختن بمب های بنزینی بودند. ازین که هیچ فردی در ساختن آن آشنایی نداشت، بمب های بنزینی را در جا های خلوت آزمایش می نمودند. در حلقه ما نیز آمادگی هایی صورت می پذیرفت اما باز هم در سطح فرهنگی خلاصه می شد. آنهایی که توانمندی دستگاه های صوتی را داشتند، سعی بر ثبت نوار های صوتی از تکبیر های دسته جمعی داشتند تا در موقع اش از آن استفاده برند.

شب دوم حوت صدای تکبیر از حومه های شهر کابل به بعضی از نقاط شهر رسید اما بیش از چند ساعتی دوام نکرد تا آنکه **شب سوم حوت** فرا رسید. همه در انتظار قیام بودند و هنوز سرخی شب از کناره های غربی آسمان دور نگشته بود که غرشی بر فضای کارته پروان پیچید. نعره های تکبیر آغاز گشت و بعضی ها در سینه های شان چنان درد و غصه پنهان داشتند که آواز شان با گریه گره می خورد. آن شبی بود که رأی واقعی مردم بر ضد متجاوزین و سردمداران رژیم دست نشانده به تمثیل کشانیده شد. در آن شب نقش زن افغان و بخصوص دوشیزه های شهر کابل پیشکش تاریخ پُر افتخار کشور می گردید. آنها نمی گذاشتند تا در اوج نعره های تکبیر، سکنه گی ایجاد شود و پیهم به نعره های شان ادامه میدادند. با عبور زرهپوش ها و جیب های خاد، غرش نعره های تکبیر اوج می گرفت و معجزه آسا بر دشمن چنان ترس و خوفی را مستولی می ساخت که با سراسیمگی کوچه ها را ترک می گفتند.

نعره های تکبیر بعد از گذشت چهار ساعت تاهنوز در اوج اش باقی مانده بود. حنجره ها به استراحت ضرورت داشتند و زمانی آن فرا رسیده بود تا از گوینده ها استفاده گردد. "راديو- گرامافون" بزرگ و "چوبی رنگ" ساخت شوروی را با زحمت به بام منزل بلند برده و بلندگو هایش را به سمت آسمان قرار داده و "کست ریکارد" را به آن وصل نمودم. نعره های تکبیر ثبت شده در وقفه ها، شور و هیجان آن شب را حفظ نموده و در دوام آن می افزاید.

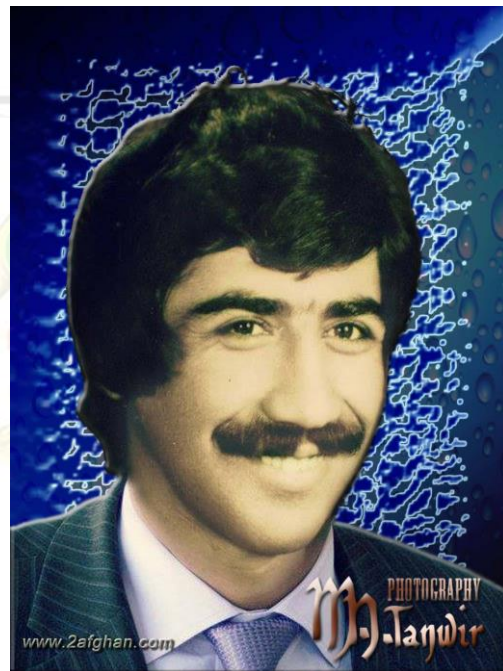
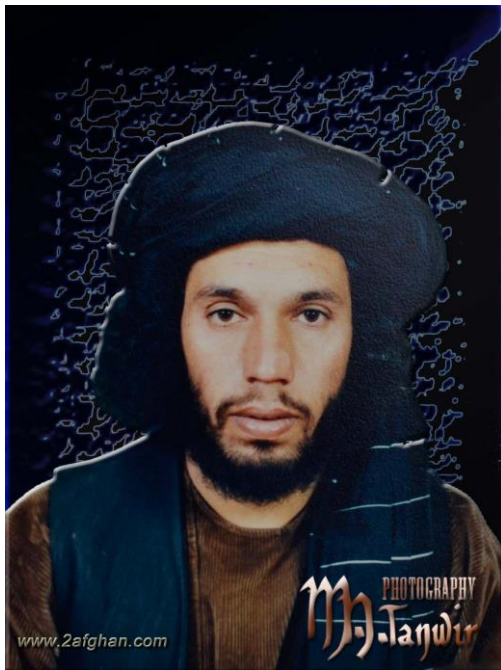
بعد از نماز صبح با تابیدن نور آفتاب، مردم به کوچه ها ریختند که اکثریت آنها را جوانان و نوجوانان تشکیل میداد. در هر چندصد متری، تجموعات شکل یافته بود و با سرکشیدن نعره های تکبیر و شعار های "ضد تجاوز" مصروف بودند. بعد از گذشت چند ساعت، آرام آرام این تجموعات از کوچه ها به جاده های عمومی کشانده شد. من نیز بطرف جاده عمومی کارته پروان حرکت نمودم. تجموعات کوچک درحال ادغام شدن با حلقه های بزرگ بودند و در چنین حالت، صدای تیراندازی بگوش رسید. جیب خاد که با سرعت از جانب سرک دوم کارته پروان بطرف "باغ زنانه" در حرکت بود، متواتر و بدون وقفه در حال تیراندازی بسوی تجموعات مردم بود و جوانان بدون کدام هراسی با پرتاب سنگ، جواب آنرا میدادند. درین موقع از بین "چوب فروشی" جوانی ظاهر گشت و سعی داشت تا جیب را با بمب بنزینی اش مورد هدف قرار دهد که با باران مرمی کلاشینکوف مواجه گشته و بر زمین نقش بست. این حادثه در کنار سنگفروشی های سرک اول کارته پروان در مقابل دکان بابا شکور اتفاق افتید. جوان مذکور در همان دقایق اول، جانش را به حق سپارید که این خود مسبب خشم جوانان گردید و آنها را بسوی مرکز شهر به حرکت درآورد. جمعیت بزرگ و بزرگتر می گشت و بخود شکل مظاهره را می گرفت. در جوار تعمیر "حق مرادبای" مقابل مارکیت میوه، جمعیت عظیمی که از جانب "شهرارا" نیز پائین شده بودند به جمع ما ملحق گردید. در چنین هنگام، جیب خاد در محل حضور پیدا نمود و خادبستی که تفنگچه بر دست داشت از آن پیاده گشت تا تظاهرکننده گان را از هم متفرق گرداند. وی به راحتی گویی که مرمی هایش پلاستیکی باشد بسوی تظاهرکنندگان به شلیک آغاز نمود و جوانان یکی پی دیگری بر زمین نقش می بستند. جوانان با دیدن این حادثه و جاری شدن خون همقطاران شان، بسوی فرد خادبست یوریش بردند و وی نیز در جمع مردم به شلیک ادامه میداد تا آنکه مرمی هایش تمام گشت. قهر مردم در حالی که وی را زیر لگد ها خرد میساخت تمثیل دوستی رفقای مادی پرست اش را نیز به تصویر کشاند و آنها با جیب از صحنه فرار نمودند. پنج جوانی که همچو بسمل در خون می تپیدند بر خشم مردم بیشتر اثر گذاشت و خادبست را تا سرحد مرگ در زیر لگد های شان خرد ساختند. این حادثه درسی از برای قدرتمندان بود که استفاده از زور در برابر نیروی مردم کارساز نبوده و دیده شد که خادبست ها با توصل به خشونت و سلاح، ضمن آنکه مانع قیام نتوانستند شوند، مسبب اوج گیری بیشتر آن نیز گردیدند و مردم را نیز در جهت خشونت کشانند.

تظاهرات باز هم بسوی مرکز شهر ادامه یافت و در مسیر راه بر تعدادش افزوده می گشت. هنوز یک کیلومتر از تعمیر وزارت معارف فاصله نداشتیم که جمعیت دیگری که از سمت شهرنو به این طرف در حرکت بودند با جمع ما پیوستند. رهبری آنرا آصف یکی از آشنا هایم پیش میبرد که با هم یکجا بطرف مرکز شهر بر حرکت خویش ادامه دادیم. با رسیدن به سه راهی وزارت معارف، کتله انبوه از مردم شکل گرفت که گنجایش تحرک را سلب گردانیده بود. دیری نگذشت که این ساحه نیز شاهد صحنه های خونین گشت. زرهپوشی که از جهت لیسه استقلال در جمع تظاهرکنندگان در حرکت بود بطور بی رحمانه با سلاح های نیمه سنگین اش بر تظاهرکنندگان آتش گشود. عده ی وحشت زده در حال فرار و جستن پناهگاهی بودند و عده ی با دیدن قربانیان خون شان به جوش آمده با سنگ و کلخ بسوی زرهپوش پرتاب می کردند. جاده مقابل شاروالی کابل پُر از شهدا شده و خون، رنگ قیر را

پوشانیده بود. متوجه آصف گشتم که نیم از جمجمه سر اش از تن اش جدا شده و در کنار دیگر شهدا در بالای جاده افتاده است. اوج احساسات مردم بار دیگر پیروزی خون بر شمشیر را تجلی داد و زرهپوش دوباره بسوی ارگ عقب نشینی نمود. مردم سعی می داشتند تا زخمی ها و شهدا را از روی جاده بردارند اما برای شان بجز از مسجد دیگر پناهگاهی نبود. مسجدی که در دامنه قول آبچکان قرار داشت دیگر گنجایش شهدا را نداشت. قیام نیز به حالت بن بست رسیده بود و معلوم نبود که چه اتفاق می ورزد و در انتظار چه باید بود. اما آنچه از پیام آن معلوم بود، انزجار و نفرت مردم از رژیم دست نشانده و متجاوزین بود.

جاده "جوی شیر" بین پلازا هتل و لیسه آریانا در کنترل مطلق مردم قرار داشت. جوانانی که جیب های دولتی را به غنیمت گرفته بودند در مسیر این جاده در گشتزنی بودند. یکی از جیب ها که تریال اش را دور ساخته بودند با بیرق سفید که در آن کلمه توحید نوشته شده بود مزین گردیده و افرادی چند با سلاح های سبک در حال گشتزنی بودند. از وضع چنان پیدا بود که شب سوم حوت بعضی از ماموریت های پولیس زیر یورش مردم قرار گرفته که آنها مسلح بودند. در بالای هتل پارک و پلازا نیز افراد مسلح مردمی به چشم میخورند که ساحه را زیر نظر داشتند.

درین مسیر با دوست برادرم "**ضیا الله**" که دروازه بان تیم جوانان و تیم ملی کشور بود سرخوردم و از من خواست تا از طریق کوچه های عقبی هتل پارک به مسیر سینمای پامیر حرکت نمایم. زمانی که در کوچه "جوی شیر" که در آغاز دامنه های کوه آسمایی قرار داشت رسیدیم با "**صدیق زرگر**" قهرمان "پهلوانی" افغانستان که دوست ضیاءالله بود سرخوردیم و وی نیز با ما همراه گشت.



پهلوان صدیق زرگر

↑ ضیا الله "مجاهد" چهار سال بعد از قیام سوم حوت (۱۳۶۲) که باهم در گروپ چریکی "مصطفی شهید" همسنگر بودیم.

هنوز چندصد متر به مسیر خود ادامه نداده بودیم که با "**عزیز**" فوتبالیار تیم ملی کشور که وی نیز از دوستان ضیاءالله بود سرخوردیم. وی که منزل اش در همان جا بود از ما خواست تا چند لحظه ی آنجا بمانیم و بعد از رفع خستگی، یکجا به مسیر خود ادامه بدهیم. وی از منزل نوشیدنی برای همه تعارف نمود و سر صحبت نیز آغاز گردید. هریک از اتفاقات مناطق شان و از شب سوم حوت حکایت داشتند و در ضمن انزجار و نفرت شان را از وضع کنونی کشور و رژیم ملحد "کارمل" بیان میداشتند. این که جوانان نامور و قهرمان کشور را در بین صفوف یکتاپرستان و در کنار حرکت مردمی یافتیم بیشتر قوت قلب برایم گشت که مصداق مردمی بودن این حرکت، تجمع تمام اقشار بدور هم بود. تا هنوز یک ساعتی از صحبت ها نگذشته بود که از دور متوجه طفلی گشتم که با

سرو وضع وحشتناک که قشری ضخیم از خون با گردوخاک وی را پوشانده بود بطرف ما می آمد. زمانی که نزدیک گشت متوجه گشتم که برادر کوچک ام است و ضیاءالله با وارخطایی پرسید: "هارون جان زخمی شده بی؟"

وی گفت: "نی خون شهداست! زمانی که من از شدت باران مرمی در جوی "جوار سینمای پامیر" پناه برده بودم، برمن شماری از زخمی ها و شهدا افتاده بودند. بعد از یک مدت زمانی که از شدت فیرها کاسته شد خود را از زیر اجساد بیرون آورده و به این سو فرار نمودم."

این خبر بیانگر سرکوب قیام در ساحات سینمای پامیر، چنداول، جاده میوند و گرد و نواحی آنجا بود که مانع پیشروی ما به آنطرف گردید. عصر داخل شده بود و چند ساعت محدود به تاریکی شب باقی نمانده بود. سیستم های ترانسپورتی در کل شهر فلج و فاصله تا منزل نیز طولانی بود که باید با پای پیاده طی می شد.

ظلم و شکنجه ی رژیم ملحد بر قیام کنندگان سوم حوت، سایه بی از ترس و وحشت را بر فراز شهر کابل مستولی ساخته بود اما باز هم صدا های تکبیر "الله اکبر" بطور پراکنده در شب چهارم حوت نیز ادامه داشت.

هرچند قیام سوم حوت ظالمانه و بطوری وحشیانه ی سرکوب گردید اما حکمتی را برای باشندگان کابل با خود به ارمغان آورد که آن، شناخت زنجیره بی همسایه ها از یکدیگر شان بودند. آنهای که در آغاز در جمع "تکبیر گویندگان" پیوستند که اکثریت را تشکیل می دادند- مخالفین رژیم کمونیستی، آنهای که بعد از گذشت چند ساعت سهم گرفتند- مردمان بیطرف و یا ابن الوقت و آنهای که درین جمع اشتراک نورزیدند- طرفدارن و خوشبینان رژیم بودند. از اینکه گروه اول و دوم را بیش از ۹۵% از جمعیت مردم تشکیل می داد، شناسایی و تعقیب آن برای رژیم غیرممکن بود و زندانی ساختن کل جمعیت شهر از توانمندی شان نیز خارج بود.

این قیام درسهای بزرگی را با خویش به ارمغان داشت که هیچ طرفی به آن ارج نگذاشتند:

- رژیم کمونیست کابل با پشوانه باداران شوروی شان از ببرک کارمل گرفته تا کمیته مرکزی و شورای انقلابی اش که می بایست درک می کرد که این سرزمین جای پای از برای اندیشه های کفر و الحاد ندارد و به اراده مردم تسلیم می گشت اما در خمار قدرت، بقتل عام مردم بیشتر سعی میداشت؛
- متجاوزین که می بایست از این قیام ها چنان درس می گرفتند که این مردم را نمی توان به اسارت کشاند، غرق در نیشه ی انترناسیولیزم جهانی بودند؛
- مجاهدین که می بایست بیشتر متوجه فرهنگ سازی اسلامی در شهرها میشد، بیشتر به جهاد مسلحانه تمرکز داشتند.

پایان